

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱	تاریخ	۱۴۰۰/۰۶/۲۰
عنوان ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات				
عنوان ۲	مبحث ششم: تجری				
عنوان ۳	مطلب اول: حرمت یا عدم حرمت فعل متجری به				
عنوان ۴	بخش اول: ادله ثبوت حرمت فعل متجری به				
عنوان ۵	دلیل چهارم: آیات و روایات				

مرور درس گذشته

ما در پایان سال تحصیلی قبل، در ادامه مبحث تجری درباره اثبات حرمت و عدم فعل متجری به بحث می کردیم. به سه دلیل از ادله قائلین به حرمت فعل متجری به پرداختیم و آنها را رد کردیم. ادله ای که آنها را بررسی کرده و رد کردیم عبارت بودند از:

دلیل اول: استدلال به حرمت تجری به خود ادله احکام اولیه؛ مثلاً خود دلیل حرمت شرب خمر. تقریباتی در این دلیل وجود داشت که آنها را بیان و رد کردیم.

دلیل دوم: قاعده ملازمه؛ چنین گفته می شد که عقل به حرمت تجری حکم می کند؛ لذا بر اساس قاعده ملازمه حرمت شرعی تجری نیز اثبات می شود. این دلیل را نیز رد کرده و گفتیم حوره حکم عقل با حوزه حکم شرع کاملاً از یکدیگر جدا هستند و با این قاعده عقلی نمی توان حرمت فعل تجری را اثبات نمود.

دلیل سوم: اجماع است؛ که برخی ادعای اجماع بر حرمت تجری کرده اند که مرحوم شیخ جواب خوبی به این دلیل داده و فرموده اجماع محصل، که محصل نیست، اجماع منقول نیز حجت نیست.

بحث ما در دلیل چهارم حرمت تجری است که آیات و روایات است. این بحث هم ثمره اصولی دارد و هم ثمره فقهی و تفسیری و روایی و کلامی دارد و دارای جنبه های مختلفی است.

دلیل چهارم: آیات و روایات داله بر حرمت تجری

آیه اول در استدلال به حرمت تجری

اولین آیه ای که برای حرمت تجری به آن تمسک شده است؛ آیه کریمه ذیل است:

﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛

و [از این رو] اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می‌کند. سپس هر کس را بخواهد [و شایستگی داشته باشد]، می‌بخشد؛ و هر کس را بخواهد [و مستحق باشد]، مجازات می‌کند. و خداوند به همه چیز قدرت دارد.

بیان استدلال به این آیه به دو مقدمه توقف دارد:

مقدمه اول [صغری]:

در این آیه بیان شده است که عقاب الهی تنها بر فعل ظاهری نیست؛ بلکه بر آنچه که اظهار نشود و در دل بماند نیز عقاب بار می‌شود؛ اگر کسی در دل نیز ایمان به خدا نداشته و اطاعت نکند، او نیز عقاب می‌شود؛ «وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» یعنی آنها را بر همان که در نفس هایشان است عذاب می‌کند؛ لذا در این آیه اشاره به «ما فی النفس» شده و «ما فی النفس» بر تجری نیز صدق می‌کند؛ زیرا در تجری نیز نیت معصیت وجود دارد.

مقدمه دوم [کبری]:

بنابر این آیه، همانطوری که عقاب بر معصیت خارجی مترتب است، بر معصیت قلبی نیز عقاب بار می‌شود. لذا اثبات می‌شود که این آیه بر حرمت تجری دلالت دارد؛ زیرا تجری مصداقی برای «ما فی أَنْفُسِكُمْ» که در آیه آمده می‌باشد.

آیه دیگری نیز مؤید این آیه وجود دارد که می‌فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾؛

بدانید خدا دارای مجازات شدید، و [در عین حال] آمرزنده و مهربان است * پیامبر وظیفه‌ای جز رسانیدن پیام [الهی] ندارد؛ [و مسؤول اعمال شما نیست]. و خداوند آنچه را آشکار، و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند.

پاسخ به استدلال به این آیه

پاسخ اول

حق این است که استدلال به این دو آیه برای اثبات حرمت تجری صحیح نیست و کاملاً باطل است. برای روشن شدن بطلان استدلال به این آیات، به چند مطلب اشاره می‌کنیم:

مطلب اول: نه تنها از این آیات، بلکه از آیات دیگری نیز که به همین مضمون در قرآن کریم وارد شده، کاملاً معلوم است که مراد این آیات، نفاق و کتمان کفر است؛ نه اینکه مراد، نیت معصیت باشد؛ لذا در آیات فراوانی از قرآن کریم به این کتمان کفر اشاره شده است؛ نظیر:

۱. سوره بقره: ۲۸۴.

۲. سوره مائده: ۹۸ و ۹۹.

﴿وَرُبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَرُبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ﴾^۱؛

پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند، و هر چه بخواهد برمی گزیند؛ آنان [در برابر او] اختیاری ندارند؛ منزله است خداوند، و برتر است از همتایانی که برای او قائل می شوند! * و پروردگار تو می داند آنچه را که سینه هایشان پنهان می دارد و آنچه را آشکار می سازند!

که این «ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ» اشاره به ما «ما يُشْرِكُونَ» است.

و همچنین آنجا که می فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۲؛

هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: «ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!» خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند [و به گفته خود ایمان ندارند].

یعنی لسان شان با آنچه در قلب هایشان است، یکی نیست؛ لسان شان، لسان ایمان است ولی در قلبشان کفر است. همچنین در جای دیگر می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^۳؛

گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم.» در حالی که ایمان ندارند. * می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند؛ [اما] نمی فهمند. * در دل های آنان یک نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغ هایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست.

این عذاب علیم، بر این کذب است؛ و کذب عمل است. بر این عقاب می شود که اینها در ادعای ایمان دروغ می گویند؛ و عقاب در «ما فی قلب» محض نیست؛ عقاب بر اظهار بر خلاف آنچه در دل است می باشد.

[مطلب دوم:] در خود این آیه «وَ إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ»، قرینه وجود دارد که این کتمان، اشاره به کتمان کفر و اظهار ایمان کذب دارد؛ لذا بعد از این آیه، چنین می فرماید:

﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رَسُولِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسُولِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ غُفِرَ لَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾^۱؛

۱. سوره قصص: ۶۹.

۲. سوره منافقون: ۱.

۳. سوره بقره: ۸-۱۰.

پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. [و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می باشد.] و همه مؤمنان [نیز]، به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ [و می‌گویند:] ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم [و به همه ایمان داریم]. و [مؤمنان] گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! [انتظار] آمرزش تو را [داریم]؛ و بازگشت [ما] به سوی توست»

که می‌فرماید نبی صلی الله علیه و آله و مؤمنین، چنین ایمانی دارند که «سمعنا» و «اطعنا» می‌گویند؛ این ایمان حقیقی است و این «قالوا» به معنای «قالوا»ی حالی است؛ یعنی حالشان، حال اطاعت است. و همچنین در سوره نور می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾^۱؛

آنها می‌گویند: «به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم!» ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنان رویگردان می‌شوند؛ آنها [در حقیقت] مؤمن نیستند! * و هنگامی که از آنان دعوت شود که بسوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میانشان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می‌شوند! * ولی اگر حق داشته باشند [و داوری به نفع آنان شود] با سرعت و تسلیم بسوی او می‌آیند!

این آیه اشاره به این دارد که اینها به زبان می‌گویند که ایمان آوردیم؛ اما در واقع مؤمن نیستند. در جایی که به نفعشان باشد، حکمیت خدا و رسول صلی الله علیه و آله را قبول می‌کنند و آنجایی که به نفعشان نباشد، نمی‌پذیرند.

خلاصه اینکه در بسیاری از آیات قرآن کریم، آنچه محور تأکید آیات قرآنی است و عقاب بر «ما فی قلب» مطرح شده، عقاب بر نفاق است؛ نه عقاب بر نیت المعصیة؛ و این آیات از اینگونه موارد که کسی که در دل ایمان دارد، با این حال قصد معصیتی کرده اما مرتکب معصیت نشده، کاملاً منصرف است.

همچنین در جای دیگر می‌فرماید:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ * قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوهُ يَغْلِبْكُمْ اللَّهُ وَيَعْلَمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۲؛

افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد [و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود]؛ مگر اینکه از آنها بپرهیزید [و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید]. خداوند شما را از [نافرمانی] خود، برحذر می‌دارد؛ و بازگشت [شما] به سوی خداست. * بگو: «اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند؛ و

۱. سوره بقره: ۲۸۵.

۲. سوره نور: ۴۷-۴۸.

۳. سوره آل عمران: ۲۸-۳۰.

[نیز] از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه می‌باشد؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست. * روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند؛ و آرزو می‌کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از [نافرمانی] خودش، برحذر می‌دارد؛ و [در عین حال]، خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.»

در این آیه ابتدا اشاره به نفاق داشته و سپس تفاوت بین نفاق و تقیه را بیان می‌کند. در این آیات بیان شده که یک اخفاء کفر است که از نوع عمل است، و یک عمل قلبی و نیت صرف نیست؛ این عمل این است که اینها در حقیقت خاضع و مطیع فرمان کافراند و در دل مطیع ولایت کفرند اما در ظاهر چنین نشان می‌دهند که مطیع ولایت ولی الله هستند؛ لذا در آیات سوره نور که در بالا اشاره کردیم، می‌فرماید که اینها چنین عمل می‌کنند که هر کجا حاکم حقیقی حکمی به نفع آنها داشت، خود را مؤمن می‌دانند اما اگر حکم خداوند به نفع آنها نبود، از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند. این آیات به چهار مطلب اشاره دارند:

۱. خداوند منافق را از کسی که تقیه می‌کند جدا کرده است. دو نوع اخفاء ما فی القلب وجود دارد؛ یک نوع کفر مخفی و اظهار ایمان که این نفاق است و دیگری اخفای ایمان و اظهار کفر است که این تقیه است - ما در مباحث مفصلی که در ایمان و کفر بیان کرده‌ایم گفته‌ایم که کفر در این آیات، کفر و شرک در اطاعت است - بنابراین خداوند بین تقیه و نفاق تفاوت قائل شده و «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» را مثبت دانسته و از عقاب مستثنی کرده است.

خدای متعال این عمل را از نوع عمل می‌داند که می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾

این نفاق و کفر نیز چون مؤدی به عمل است، موجب عقاب می‌شود و کمترین عملش همان است که در سوره منافقون به آن اشاره شده است:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۱

هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!» خداوند می‌داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند [و به گفته خود ایمان ندارند].

که این نفاق، خود کذب است؛ لذا عمل است؛ زیرا در این اخفاء، اظهار ایمان وجود دارد و اظهار ایمان با اخفاء کفر، عمل مذمومی است که مترتب عقاب است.

۲. آنچه مورد عقاب و کیفر است، عمل است؛ لذا فرمود:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾

۳. تقیه و اظهار کفر در برابر دشمن خدا در مواردی که چاره‌ای نیست جایز است.

۴. میان نفاق و تقیه، تقابل و تعاکس وجود دارد و چنین نیست که تقیه، نوعی نفاق باشد چنانچه بعضی از نواصب مدعی می‌شوند.

پاسخ دوم

با غض نظر از پاسخ اول، چنین می‌گوییم که ما بحثی نداریم در اینکه نیت فاسد، ممکن است تأثیری در عقاب بر عمل داشته باشد؛ یعنی عقاب بر عمل است؛ لکن اگر نیت فاسد شد، مراتب فساد نیت، در تشدید عقاب بر عمل مؤثر می‌تواند باشد و می‌توان گفت این آیات، اشاره به تشدید عقاب بر عمل بر اساس فساد یا شدت فساد نیست است؛ این سخن، ادعای صرف نیست و در روایات نیز مورد تأیید قرار گرفته که نمی‌خواهیم متعرض آنها شویم؛ مثلاً فرض کنید شیخ زانی، معصیتش اشد از جوان زانی است.

بنابراین نیت صرف، موجب عقاب نمی‌شود؛ بلکه عقاب بر عمل است؛ لکن این عمل؛ مثلاً گناه گاهی از روی غفلت و شهوت است، و گاهی به نیت تمرد و طغیان و لجاج با خدا است؛ و این دو با یکدیگر متفاوت هستند. بنابراین نیت می‌تواند در تشدید بر فعل اثر بگذارد و ممکن است مراد از این آیات - با غض نظر از پاسخ اول - همین باشد که این آیات اشاره به عمل است، منتهی عملی که نیت بد، در تشدید عقاب اثر دارد.

لذا بعد از اینکه می‌فرماید: «وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوا»، می‌فرماید: «يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ» محاسبه می‌کند تا مقدار عقاب مشخص شود و بعد «فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ».

آیه دوم در استدلال به حرمت تجری

آیه دیگری که برای حرمت تجری استفاده شده، آیه کریمه سوره نور است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛

کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است؛ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید!

تقریب استدلال به این آیه این است که عذاب الیم در این آیه، بر حب به اشاعه فاحشه مترتب شده است؛ و حب نیز امر قلبی است؛ بنابراین این آیه دلیل بر این است که عذاب بر معصیت قلبی نیز بار می‌شود.

پاسخ به استدلال به این آیه

استدلال به این نیز برای اثبات حرمت تجری صحیح نمی‌باشد؛ زیرا:

۱. در این آیه، مراد حب صرف نیست؛ بلکه حب منجر به عمل است؛ به قرینه سیاق آیات قبل و بعد آیه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ الْفِتْنَةِ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱

مسئلاً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی [متشکل و توطئه‌گر] از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است؛ آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست!

که اینجا «جاءوا بالافک» متهم کردن همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنا بود - که البته آیه درباره تبرعه ماریه قبطیه وارد شده؛ اما عایشه این را به خود نسبت داده تا برای خود جایی در قرآن پیدا کند؛ و اینکه این آیه درباره عایشه وارد شده باشد، کذب محض است، مرحوم آقای عسکری رضوان الله تعالی علیه، به تفصیل بسیار روشن و استدلال بین این مطلب را در کتاب احادیث ام المؤمنین عایشه بیان می‌کند -

و همچنین می‌فرماید:

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتْرِ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾^۲

به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید، و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را کوچک می‌پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است!

بنابراین این آیه اشاره به حبی دارد که منجر به اشاعه فحشا شده و صرف حب مراد نیست؛ لذا سیاق آیه حد اقل ایجاد اجمال می‌کند.

۲. نکته دیگر این است که ما در علم الاجتماع اسلامی گفته‌ایم که اگر جمعی، مرتکب یک عملی شوند، و کسی که خارج از این جمع است، حب به عمل آنها داشته باشد، این شخص در عمل، شریک آنها به حساب می‌آید و حب او عمل حساب می‌شود. در اینجا نیز تجری صف نیست؛ بلکه جمعی در حال عملی هستند، این حب، به آن عمل تعلق گرفته است. و روایاتی که می‌فرماید: «الراضی بفعل قوم کالداخل معهم» و همچنین آیه کریمه:

﴿فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ﴾^۳

سرانجام بر آن [ناقه] حمله نموده آن را «پی» کردند؛ [و هلاک نمودند] سپس از کرده خود پشیمان شدند!

که حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَوْهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ﴾^۱

۱. همان: ۱۱.

۲. همان: ۱۵.

۳. سوره شعرا: ۱۵۷.

ای مردم، جز این نیست که خشنودی و خشم است که مردم را بر محوری جمع می‌کند. غیر این نبود که نایب نمود را یک نفر پی کرد، اما عذاب خداوند همه را گرفت، چون همگان به آن برنامه رضایت دادند، خداوند سبحان فرمود: «همه آن را پی کردند، پس همه پشیمان شدند».

هنگامی که عملی انجام می‌گیرد و کسی این عمل را دوست داشته باشد، در این عمل شریک خواهد شد؛ البته این نیز بحث است که صرف رضایت قلبی است که شخص را ملحق به آنها می‌کند یا اظهار رضایت است؛ که به نظر ما اظهار رضایت است؛ نه صرف رضایت قلبی؛ این غیر از این است که کسی نیت معصیت کند اما مرتکب معصیت نشود. رضایت به عمل دیگری، اتحاد شخصیت به وجود می‌آورد. ما در بحث علم الاجتماع اسلامی گفته‌ایم که شخصیت اجتماعی چگونه شکل می‌گیرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین